



تأثیر اختلافات حل نشده والدین بر بچه ها / ایجاد مشکل در روابط بزرگسالی

بچه ها صرفاً تحت تأثیر روابط تنش زا یا ناراحت کننده قرار نمی گیرند، بلکه روابط خوب هم آنها را تحت تأثیر قرار می دهد.

بچه ها صرفاً تحت تأثیر روابط تنش زا یا ناراحت کننده قرار نمی گیرند، بلکه روابط خوب هم آنها را تحت تأثیر قرار می دهد. وقتی پدر و مادر بتوانند نسبت به یکدیگر ابراز محبت و احترام کرده و با تفاوت ها به نحو سازنده ای کنار بیایند، لطف بزرگی در حق بچه های خود کرده اند. به گزارش خبرگزاری مهر، بچه ها نسبت به اختلاف های حل نشده بین پدر و مادر به شدت حساس بوده و یاد می گیرند به طور خاصی عمل کنند که نگذارند مشاجره ای که کل خانواده را تهدید می کند، رخ می دهد. طرق مختلف عکس العمل بچه ها نسبت به تنش های بین پدر و مادر یکی از مهمترین یافته های روان درمانی خانواده است. واقعاً جای تعجب دارد که بچه ها تا این حد رفتار و شخصیت خود را طوری تطبیق می دهند که خلا خانواده شان را پر کنند یا اعضای خانواده را دور هم نگه دارند. معمولاً والدین آخرین کسانی هستند که به این موضوع پی می برند.

وقتی پدر و مادر در عدم تعادل عاطفی به سر می برند، بچه ها احساس ناراحتی و ترس می کنند و برای بازگرداندن آرامش مجدد به خانواده هر کاری که بتوانند انجام می دهند و احتمالاً بچه ها به طور مستقیم به والدینشان التماس می کنند که دست از دعوا بر دارند. اگر با این روش به نتیجه نرسند، احتمالاً با خراب کردن چیزی یا دعوا کردن با برادر یا خواهر کوچک تر سعی می کنند حواس پدر و مادر را پرت کنند و پدر و مادر با این کار دست از دعوا کشیده و به دعوی بچه ها رسیدگی می کنند.

معمولاً ممکن است این گونه بچه ها در مدرسه و با دوستانش با نشاط و اجتماعی باشند و شاید فقط در حضور خانواده این رفتار از او سر بزند. این مثال نمونه بچه ای است که می داند چه وقت و چگونه طوری رفتار کند که تنش های خانواده را از بین ببرد با این حال هنوز می تواند خود واقعی اش را نشان دهد. با این وجود در سایر موارد، نیاز بچه به منظور ایفای این نقش خاص برای خانواده باعث می شود او خود حقیقی اش را سرکوب کرده و کسی بشود که برای ادامه حیات عاطفی خانواده به وجود او نیاز است.

در این خانواده ها، بچه ها و وظایف قابل پیش بینی ای را بر عهده می گیرند، بنابراین شاید یکی خیلی و وظیفه شناس ولی دیگری یک کودک لوده و مسئله دار شود. کودک مسئله دار شاید آنقدر جدی نقش بازی کند که کل خانواده را به چالش بکشد. با این حال همه بچه ها مسائل پوشیده ای دارند و در مقابل چیزهایی که از زندگی زناشویی والدین فرآ گرفته اند آسیب پذیر هستند. برای پدر و مادر خیلی سخت است که بفهمند بچه ای که خیلی وظیفه شناس یا کامل است شاید در واقع خیلی مضطرب و مشوش باشد. در بیشتر موارد این مسائل عاطفی تا زمانی که بچه ها تقریباً بزرگ نشده اند نمایان نیست و باز هم جای تعجبی ندارد که این بچه ها وقتی ازدواج می کنند با همان مسائل درگیر بوده تا فعالیت هایی را که در زندگی خانوادگی دوران کودکی خود با آن روبه رو بوده اند تکرار کنند.

مشاجره تنها زمینه ای نیست که برای بچه ها مشکل درست می کند. در بعضی خانواده ها، اضطراب در حدی است که باعث اختلال رشد روانی بچه ها می شود. در بیشتر مواقع این اضطراب ناشی از ترس طرد شدن و تنها ماندن است که سبب می شود افراد به طرق ناسالمی خود را به دیگران بچسباند و گرفتار شوند. در چنین خانواده ای افراد احتمالاً از ترس اینکه مبدا تفاوت و تعارض منجر به قطع رابطه نزدیک شود، از آن خودداری می کنند.

از آنجا که عصبانیت غیرقابل تحمل است، بچه ها احساساتشان را در خود می ریزند و این امر منجر به مشکلات عاطفی و روانی می شود. بچه هایی که در جوی بزرگ می شوند که تشویش در آن نهفته است غالباً به شخص مضطرب تبدیل می شوند و برای احساس آرامش، نزدیکی مفرطی را نسبت به بزرگ ترها جست و جو می کنند. از آنجا که نیاز والدین برای پیوستگی با دلبستگی آنها به بچه های خود، ارضا می شود بنابراین کمتر پیش می آید که از کوشش های بچه های خود در راستای مستقل شدن یا برقراری رابطه اجتماعی با همسن و سالان یا سایر افراد غیر از اعضای خانواده حمایت کنند. از این رو این احساس نهفته اضطرابی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود و همزمان با وابسته کردن بچه ها و والدینشان به خانواده و دیگران برای آنها مشکل درست می کند.

بچه ها صرفاً تحت تأثیر روابط تنش زا یا ناراحت کننده قرار نمی گیرند بلکه روابط خوب هم آنها را تحت تأثیر قرار می دهد. وقتی پدر و مادر بتوانند نسبت به یکدیگر ابراز محبت و احترام کرده و با تفاوت ها به نحو سازنده ای کنار بیایند، لطف بزرگی در حق بچه های خود کرده اند. در این شرایط بچه ها محیط آرامی در اختیار دارند که می توانند در آن، روی مسائل خودشان تمرکز کنند نه اینکه بار مشکلات والدین را به دوش بکشند.

بچه هاي اين گونه خانواده ها الگوي بسيار خوبي دارند ولي از اين مهمتر آن است كه طرحواره دروني اي كه آنها از ازدواج خلق مي كنند سرشار از عقايد و انتظارات مثبت است. به نظر آنها ازدواج محيطي را فراهم مي آورد كه در آن هواي يكدیگر را دارند و از بودن با هم لذت برده و مي دانند كه چگونه مشكلات را حل كنند. در مقابل بچه هايي كه متعلق به خانواده هايي هستند كه در آن اختلاف زناشويي وجود دارد، تجربه كاملا متفاوتي دارند. آنها شانس اولويت هاي خود را ندارند و مسئوليت هاي ناحقي بر گردنشان مي افتد. تماس آنها با پدر و مادري كه يكدیگر را حمايت نكرده و رفتار محبت آميزي نداشته اند باعث مي شود آنها به اين باور برسند كه ازدواج نه توام با امنيت است نه راحت و اين شك را در آنها بوجود مي آورد كه آيا اصلا مي توان به ديگران اعتماد كرد يا خير.

اين بچه ها وقتي مي بينند كه يكي از والدين ديگري را خوار و حقير کرده به او ناسزا مي گوید در شرايط متعاضی قرار مي گيرند كه نمي توانند از هيچ يك از والدين همانند سازي مثبتي را انجام دهند. اين مساله به اين جا ختم نمي شود كه اين بچه ها در نوجواني با مشكلاتي در اعتماد به نفس، افسردگي و عصبانيت شديد دست به گريبان شوند بلكه مي توان پيش بيني كرد آنها مشكلاتي در روابط دوران بزرگسالي خود خواهند داشت.